

ابونصر فارابی



نقد و بررسی کتاب زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی / تألیف دکتر نصرالله حکمت

۳

نقد و بررسی کتاب

زندگی و اندیشه

حکیم ابونصر فارابی

تألیف دکتر نصرالله حکمت



نقد کتاب زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی تألیف دکتر حکمت در روز دوشنبه مورخ ۸۷/۵/۲۱ به همت کتاب ماه فلسفه با حضور مؤلف، و منتقدان: دکتر محسن کدیور، و دکتر حبیبی در سرای اهل قلم برگزار شد. البته قرار بود دکتر رضا داوری هم در این جلسه حضور یابد که میسر نشد. جلسه با سخنرانی دکتر حکمت با توضیحاتی در خصوص اثر حاضر آغاز شد. ایشان ابتدا به عدم حضور دکتر داوری در جلسه اشاره کرد و گفت من شاگرد همواره دکتر داوری بوده‌ام و برگه امتحانی زیاد به ایشان داده‌ام و همیشه نمره گرفته‌ام. اگر چه این جلسه عنوان نقد و بررسی داشت ولی من این جلسه را امتحانی دیگر برای خودم در نظر گرفته بودم و می‌خواستم از ایشان نمره بگیرم که تشریف نیاوردند. البته لایحفی، که تا به حال نمره‌های خوبی از ایشان گرفته‌ام ولی نمی‌دانم که در این مورد نظرشان چیست.

ابونصر فارابی

ایشان سپس گفت: من بیشتر علاقه دارم از آقای دکتر کدیور که در حوزه فارابی‌شناسی مطالعات گسترده‌ای دارند اشکالات و انتقادات کارم را بشنوم. برای این که این اثر در حوزه تاریخ فلسفه اسلامی و فلسفه اسلامی اولین گامی است که بنده برداشته‌ام و به یاری حق تعالی گام‌های دیگری هم می‌خواهم بردارم. اگر اشکالات و نارسایی‌ها و کاستی‌های کارم آشکار بشود با آغوش باز استقبال می‌کنم و سعی می‌کنم در گام‌های بعدی آنها را مد نظر داشته باشم.

دکتر حکمت با ذکر این که ما با تاریخ فلسفه اسلامی آن چنان که بوده آشنا نیستیم و آن چه در مورد فلسفه مسلمانان و تاریخ فلسفه اسلامی موجود است و در بازار هست و مطالعه می‌شود عمدتاً یا مطالعات مستشرقان است و یا مستند به مطالعات مستشرقان، وارد بحث اصلی خود درباره کتاب شد: در مورد همه فیلسوفان مسلمان این وضعیت تقریباً وجود دارد که تحقیقات و پژوهش‌هایی که انجام گرفته است علی‌الغلبه شرق‌شناسان انجام داده‌اند، و ما در این جا معمولاً آثار آنها را ترجمه کرده‌ایم و آن چه در بازار موجود است ترجمه آثاری است که یا مستقیماً شرق‌شناسان نوشته‌اند یا مستند به آنهاست.

وی افزود: به اعتقاد بنده سرزمین فلسفه و عرفان اسلامی، سرزمینی سوخته، متروک و غبار گرفته است و کمتر کسی به آن جا قدم نهاده و مطالعات جدی انجام داده است. این انگیزه باعث شد که بنده به مطالعاتی در زمینه تاریخ فلسفه اسلامی مشغول شوم و گام نخست فارابی بوده است. آن چه در این کتاب آمده بیشتر به زندگی فارابی پرداخته است. گام بعدی اثری است با عنوان نقش خیال در فلسفه فارابی که در آن جا من اندیشه و فلسفه فارابی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌ام. در عین حال در این کتاب با این که مقصد اصلی زندگی فارابی بوده و بر اساس آن قرار است که فیلمی تهیه شود، برای این که بتوانیم با ابعاد شخصیت فارابی بهتر و بیشتر آشنا شویم، بخشی را به آثار فارابی اختصاص داده‌ام و به خصوص چند اثر فارابی را بیشتر توضیح داده‌ام و در بخش بسیار کوتاه و فهرست‌واری به اندیشه فارابی پرداخته‌ام که همه اینها جنبه‌ی فرعی دارد.

درباره زندگی فارابی آن چه در تواریخ ما آمده است، بسیار کوتاه است. شاید صفحاتی که تاریخ ما به زندگی فارابی پرداخته است، از عدد انگشتان دست تجاوز نکند. اما به هر شکل ما باید تلاش می‌کردیم و از لابه لای صفحات تاریخ زندگی فارابی را کشف می‌کردیم و به دست می‌آوردیم، بنده در حد توان خودم تلاش کرده‌ام و آن چه در تاریخ آمده و به تعبیر بنده از دست تاریخ رها شده را گردآوردم. چون معمولاً تاریخ ما به زندگی بزرگان، فلاسفه، حکما و عرفای ما اصلاً نپرداخته است. جزئیات زندگی یک حاکم را، یک خلیفه را به دقت ثبت و ضبط کرده و امروز به دست ما رسانده است. شکار یک سلطان یا یک خلیفه را با تمام جزئیاتش برای ما توصیف کرده، اما با کمال تأسف درباره زندگی یکی از بزرگترین فیلسوفان ما و به تعبیری بزرگترین فیلسوف ما که حکیم ابونصر فارابی است، چیزی به دست ما نداده الا اشاراتی بسیار گذرا و کوتاه. در کتاب آورده‌ام که حتی تنها شاگرد شناخته شده حکیم ابونصر فارابی یعنی یحیی بن عدی، چیزی در آثارش راجع به زندگی فارابی نیاورده است. ابن ندیم که در قرن چهارم در بغداد که صحافی کتاب و کتاب‌فروشی داشته و خیلی از اطلاعات را در مورد فلاسفه و حکما به ما داده و مثلاً هفت صفحه راجع به کندی که شاید بیش از صد سال با ابن ندیم فاصله داشته هم از آثارش و هم گوشه‌هایی از زندگی‌اش را آورده است. ولی راجع به فارابی که تقریباً با ابن ندیم معاصر بوده، پنج سطر بیشتر نیاورده است. به هر صورت آن چه در تاریخ آمده و از دست تاریخ رها شده را بنده فراهم آورده‌ام و از حدس و گمان و استنباط و اجتهاد نیز بهره گرفته‌ام. روزنه خیال را نیز گشودم و در مجموع حاصل کار همین اثر ناچیزی است که در مورد فارابی و زندگی فارابی و اندیشه‌اش فراهم آمده است.

حکمت:

سرزمین فلسفه و

عرفان اسلامی،

سرزمینی سوخته،

متروک و

غبار گرفته است و

کمتر کسی

به آن جا قدم نهاده و

مطالعات جدی

انجام داده

است.

ایشان در خصوص برخی نکات در کتاب که منتقدان نیز در ادامه‌ی جلسه مفصل به نقد آن‌ها پرداختند چنین توضیح داد: البته مباحثی در کتاب هست که محل بحث است. بنده در خیلی جاها با قید شاید، ممکن است و احتمالاً، بعضی از مطالب را در مورد فارابی بیان کرده‌ام و در مجموع در مورد فارابی به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی - فکر می‌کنم تعبیر مؤسس فلسفه اسلامی را دکتر داوری مطرح کرده‌اند و بنده هم عرض می‌کنم که درست است - مطالب زیادی را دارم.

دکتر حکمت در خصوص تعبیر فلسفه اسلامی که امروز محل مناقشه و گفت و گو است که اساساً تعبیر فلسفه اسلامی به چه معنی است و آیا تعبیر فلسفه اسلامی تعبیر درستی است، آیا فلسفه می‌تواند اسلامی باشد و آیا اسلام فلسفه دارد، و آیا این دو قابل جمع‌اند یا نه، چنین توضیح داد: با مطالعه فارابی بنده برای فلسفه اسلامی دو معنا می‌توانم طرح کنم و به بیان دیگر فارابی دو تا طرح دارد. اندیشه‌اش دو مرحله دارد. در یک مرحله فلسفه اسلامی معنای خاصی دارد و در مرحله دیگر که فارابی دارد از آن اندیشه عبور می‌کند، فلسفه اسلامی معنای دیگری پیدا می‌کند که ماهیتاً با آن معنای اول تفاوت دارد و در نتیجه، آن چه در نزد فلاسفه و حکمای ما مطرح شده با فلسفه‌ای که در یونان بوده و از طریق ترجمه‌ها در قرن دوم و سوم و بعد به دست مسلمانان رسیده، تفاوت ماهوی پیدا می‌کند. ایشان اشاره کرد که اینها مباحثی است که الآن برای شروع بحث فهرست‌وار عرض کردم.

سخنران بعدی این نشست دکتر کدیور بود. ایشان سخنانش را چنین آغاز کرد: با توجه به قلت آثاری که در فلسفه اسلامی نوشته شده، باید به هر اثری در این زمینه خوشامد گفت. در مورد فارابی کتاب‌های دکتر داوری شاید بهترین کتاب‌هایی بوده که نوشته شده است. آقای دکتر حکمت سطح دومی را انتخاب کرده‌اند، که در مورد فارابی برای مخاطب عمومی کتاب نوشته‌اند که به منابع دست اول و قدیمی هم مراجعه کرده‌اند.

کتاب سه بخش است، من هم عرایض خودم را در سه بخش تقدیم می‌کنم. یک بخش که بخش اصلی کتاب است، درباره زندگی فارابی است. بخش دوم که کوتاه‌تر برگزار شده، در مورد آثار فارابی است و بخش سوم که بسیار کوتاه برگزار شده، درباره اندیشه فارابی است.

دکتر کدیور محاسن کتاب را چنین برشمرد: مجموعاً کتاب برای یک خواننده متوسطی که کتاب برایش در نظر گرفته شده است، خوشخوان است. لذا با این که زندگی یک فیلسوف دارد بررسی می‌شود، مواردی که دشوار است بسیار اندک شمار است. این از محاسن کتاب است. حسن دیگر کتاب استناد به قدیمی‌ترین مراجعی است که راجع به فارابی نوشته‌اند. مجموعاً شش-هفت منبع اولیه که قدیمی‌ترین منابع راجع به زندگی فارابی به زبان عربی بوده است، همه دیده شده، و کوشش شده، تفاوت‌ها و تعارض‌هایی را هم که اینها دارند به نحوی حل شود. برای حل اینها هم می‌شود گفت کلیه آثار فارابی پژوهان و تاریخ نویسانی هم که به زبان فارسی نوشته شده، همه دیده شده و کوشش شده برای حل ابهام و تعارض در زندگی فارابی از آنها کمک گرفته شود. بعلاوه، به جغرافیای شهرهایی هم که فارابی به آنها سفر کرده، یا در آنها تدریس کرده، یا تحصیل کرده هم با تفصیل فراوانی اشاره شده است. در ادامه دکتر کدیور به تفصیل کتاب مورد بحث را این‌گونه مورد نقد قرار داد: در مورد دین فارابی، مذهب فارابی، ملیت فارابی تأمل بیشتری شده و مؤلف رأی خودشان را در این زمینه ارائه کرده‌اند. اما اگر قرار است فیلمی بر اساس این کتاب ساخته شود، باید پیرسیم این فیلم قرار است بر سیاق روزگار غریب ساخته شود، و یا بر سیاق شهریار و حضرت یوسف؟ - دو تا الگوی متفاوتی که در فیلم‌های تلویزیونی ما الآن مشاهده می‌شود - به نظر می‌رسد کاری که انجام شده بیشتر به الگوی دوم نزدیک است تا به الگوی اول، یعنی می‌توان گفت که نکاتی که در کتاب برجسته شده به روایت رسمی از اندیشه فارابی نزدیک تر است.

ایشان افزود: شاید من بحثم را با این نکته کلیدی آغاز کنم که مؤلف کتاب در سخنان شفاهی‌شان هم به آن اشاره کردند و آن نظر بسیار منتقدانه و منفی‌ای هست که ایشان به تحقیقات مستشرقین در زمینه فلسفه اسلامی دارند. این باعث شده است که سایه سنگین‌اش بر کل کتاب افکنده شود. خود من از واژه مستشرقین استفاده نمی‌کنم اجازه بدهید بگویم تحقیقات بین‌المللی. در مورد فارابی ما چه کرده ایم و دیگران چه کرده‌اند، کسانی که خارج از حوزه فرهنگ اسلامی زندگی می‌کنند، چه کرده‌اند. اجازه بدهید حتی محسن مهدی و ابراهیم مدکور را من به سیاق تقسیم بندی ایشان در زمره همان مستشرقین بنامم، با این که محسن مهدی عراقی است و ابراهیم مدکور مصری. ولیکن سنت آنها به قول آقای دکتر حکمت نفس کشیدن در پارایم مستشرقین است. حالا به گفته ایشان مستشرقین و یا تحقیقات بین‌المللی درباره فارابی چه نوشته‌اند و چه گفته‌اند که در این کتاب به آنها، کلاً به علت این که بی ارزش دانسته شده‌اند، توجه نشده است. مجموعه آن چه که ایشان از کار محققین بین‌المللی در این زمینه استفاده کرده‌اند مواردی است که در آثار فارسی زبانان ترجمه شده، یا این که مورد نقد و اشاره آنها قرار گرفته است.



حکمت:
آن چه در تاریخ آمده و
از دست تاریخ
رها شده را
بنده فراهم آورده‌ام و
از حدس و گمان و
استنباط و اجتهاد نیز
بهره گرفته‌ام.
روزنه خیال را نیز
گشودم و در مجموع
حاصل کار
همین اثر ناچیزی
است که در مورد
فارابی و زندگی فارابی و
اندیشه‌اش
فراهم آمده
است.



دکتر کدیور در نقد این رویکرد دکتر حکمت گفت: اگر بخواهیم بدون تعارف با هم سخن بگوییم، امروز کسی نمی‌تواند درباره فارابی سخن شایسته و بایسته بگوید مگر این که تحقیقات سی سال اخیر را حداقل به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی خوانده باشد. این تحقیقات به حجمی است و به حدی از کیفیت است که هیچ کدام از کارهایی که در شرق و در ایران منتشر شده توان برابری با آنها را ندارد. اگر کسی آنها را ندیده باشد، نمی‌تواند بگوید که آنها کاری نکرده‌اند یا کاری بایسته نکرده‌اند. اگر ما فرض کنیم از کار امثال اشتراوس، کار اشنایدر، کار والتزر که حالا در این جا استثنا بدان پرداخته شده و کار رزنتال غفلت کرده باشیم و به خصوص کار مهم‌ترین فارابی‌شناس معاصر که خوشبختانه یک شرقی است، پرفسور محسن مهدی که در کتاب به برخی از مقدمات ایشان بر کتاب الحروف و یکی دو تا کتاب دیگرش استناد شده است، اما به مهم‌ترین مقاله محسن مهدی که در زمینه زندگی فارابی در ۱۹۷۰ در نیویورک در فرهنگ نامه احوال دانشمندان منتشر شده است و مقاله مرجع درباره زندگی فارابی است، اشاره نشده است. یعنی هر کسی که امروز بخواهد نقیلاً یا اثباتاً درباره حیات فارابی سخن بگوید، می‌باید یا مقاله مهدی را رد کند و یا آن را تأیید کند. به هیچ وجه آن را نمی‌شود نادیده گرفت.

ایشان در ادامه نقدهایش بر کتاب افزود: فارابی سواد فقهی - اصولی دارد و صرفاً در حوزه فلسفه و منطق و... متبحر نیست. این را از احصاء العلوم، از کتاب المله‌اش، از کتاب الحروفش می‌شود فهمید. دیدگاه فارابی در فقه یک دیدگاه استثنایی در تاریخ تفکر اسلامی است. در انتهای احصاء العلوم در فصل پنجم‌اش، او فقیه را مستنبط در فروع نمی‌داند، بلکه فقیه را مجتهد در دین می‌داند، اعم از اصول و فروع و این دیدگاه بسیار به قرآن نزدیک‌تر است تا اصطلاح رایج. برای من سؤال بود که فارابی این قوت برخورد با علوم دینی را از کجا به دست آورده است. فارابی مدت‌ها در منصب قضاوت کار می‌کرد تا این که قضا را رها کرد و کاملاً به فلسفه پرداخت. این را ذکر کردم که فارابی بی اطلاع از این مباحث نیست. آگاهی فارابی از علوم دینی به روخوانی قرآن و امثالهم محدود نمی‌شود. به عمق علوم دینی هم پی برده است. در حدی که در قرن سوم میسر بوده، تفکر اصولی داشته است.

دکتر کدیور در ادامه بحثش گفت: نکته‌ای که در فلسفه مهم است و من روی آن تأکید دارم این که فارابی چه زبان‌هایی می‌دانسته است؟ مؤلف محترم طبق تحقیقاتی که کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که فارابی زبان پدری و مادری‌اش که یا فارسی بوده یا ترکی را می‌دانسته است. در این زمینه هم داوری دشوار است که ترکی بوده یا فارسی یا هر دو. بالاخره هم ترکی می‌دانسته و هم فارسی. عربی هم می‌دانسته به واسطه قلم بسیار قوی که دارد و ما هم مشاهده می‌کنیم. اساتید عربی‌اش را هم اسم برده‌اند. ولی آنچه کاملاً قابل بحث است، این است که آیا فارابی یونانی و سریانی و یا یونانی یا سریانی را هم می‌دانسته است یا نه. نظر مؤلف محترم بر این تعلق گرفته که ظاهراً دلیلی بر این مسأله نداریم و ادله ندانستن این قوی‌تر از دانستن اوست. در این زمینه هم برخی از متفکرین با ایشان هم نظر هستند و اگر همان متون مستشرقین را ایشان با دیده عنایت بیشتری می‌نگریستند، مؤیدهای فراوانی هم برای خودشان پیدا می‌کردند. متفکرینی که قائل شده‌اند که فارابی زبان یونانی نمی‌دانسته

حکمت:
درباره
زندگی فارابی
آن چه در تواریخ ما
آمده است،
بسیار کوتاه است.
شاید صفحاتی که
تاریخ ما
به زندگی فارابی
پرداخته است،
از عدد
انگشتان دست
تجاوز نکند.

است. اما در مقابل اینها قول ارجح که من هم به آن قائل هستم قول محسن مهدی است و در آن مقاله‌ای که عرض کردم که مهم‌ترین مقاله زندگی نامه نگاری فارابی است بدان اشاره شده است. مهدی با قاطعیت می‌گوید یقیناً فارابی یونانی یا سریانی یا هر دو را می‌دانسته است و ادله‌ای را هم برای آن ارائه می‌کند. این مطلب در فهم فلسفه‌ای که فارابی مدعی‌اش است خیلی خیلی مهم است. امروز مثلاً می‌گوییم ای کاش مرحوم مطهری زبان انگلیسی یا یکی از زبان‌های اروپایی را می‌دانست. ای کاش علامه طباطبایی یکی از این زبان‌ها را می‌دانست. اگر می‌دانست با اشراف بیشتری می‌توانست سخن بگوید. حالا در مورد فارابی که مؤسس فلسفه اسلامی خوانده شده و می‌خواهد برای نخستین بار وارد عرصه تازه‌ای شود، ندانستن زبان خیلی دشواری دارد. نکاتی که مهدی اشاره می‌کند برخی برگرفته از کتاب‌های فارابی است. پاره‌هایی را از کتاب فارابی استخراج کرده که نشان می‌دهد فارابی به اصطلاحات یونانی تسلط داشته است.

مهدی کتاب‌های دیگر فارابی را هم در همین موضع مورد بحث قرار داده، اما مهم‌ترین سندی که او ارائه کرده از یک معاصر فارابی است به نام خطابی نسخه خطی این خطابی که معاصر جوان دوره فارابی است، امروزه خوشبختانه در افغانستان وجود دارد و آدرسش را مهدی داده است که در کدام کتابخانه افغانستان هست. این نکته‌ای که خطابی، معاصر فارابی نقل کرده است برگرفته از یک زندگی نامه خودنوشت فارابی است. یعنی فارابی هم مثل ابن‌سینا رساله سرگذشت دارد. متأسفانه همه این رساله به زمان ما نرسیده است، اما پاره‌هایی از این رساله توسط همین مستشرقینی که نسبت به آنها غفلت شده، کشف شده و کنار هم نهاده شده است. امروز ما ترجمه آلمانی، ترجمه انگلیسی، ترجمه فرانسوی این پاره‌های خودنوشت زندگی نامه فارابی را داریم و مهدی به اینها اشاره کرده است.

و یکی از منابعی که اگر با دقت نگریسته می‌شد این بخش را می‌توانستیم در آن پیدا بکنیم خود کتاب ابن ابی اصبغه است. پاره‌هایی

از آن رساله در این هم هست و کامل ترش در نسخه خطی خطابی است که متن کاملی که مربوط به فارابی هست در مقاله محسن مهدی در ۱۹۷۰ در نیویورک عیناً منتشر شده است. بر اساس این تحقیق که به نظر من به لحاظ شواهد تاریخی بسیار ارزنده است، جناب فارابی بعد از این که پیش یوحنا مقداری منطق می‌خواند به قسطنطنیه می‌رود و هشت سال زبان یونانی و علوم و فلسفه یونانی را نزد اساتید خود این فن تحصیل می‌کند و سپس به بغداد برمی‌گردد. مطلبی که کلاً در کتاب از آن غفلت شده است، هشت سال تحصیل فلسفه است. جالب این جاست که اگر این هشت سال را در نظر بگیریم، برای فارابی هیچ استاد فلسفه‌ای سراغ نیست، فارابی استاد منطق دارد ابن یونس، همین یوحنا، اما استاد فلسفه ندارد و آیا این فلسفه را می‌توان نزد خود خواند، مطالعه کرد یا صرفاً مثلاً با مقدمات برهان وارد فلسفه شد؟ آن هم فلسفه‌ای که کاملاً نامأنوس است؟

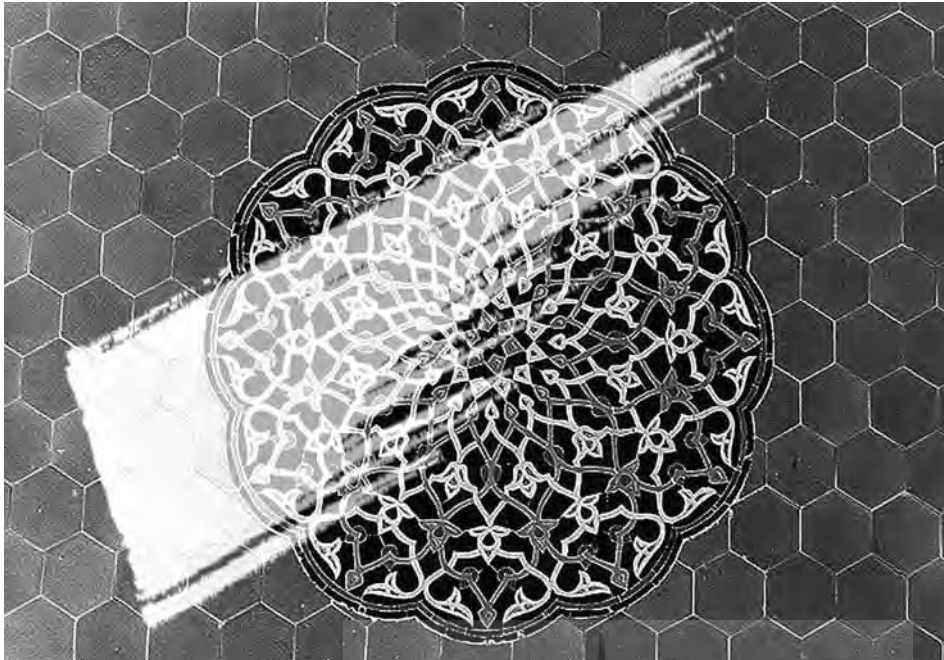
ایشان ادامه داد: همیشه یک سؤال برای من مطرح بود استاد فلسفه فارابی

چه کسی بوده است؟ ابن یونس استاد منطق است، یوحنا استاد منطق است. پس فارابی

کجا فلسفه خوانده است؟ پیش چه کسی فلسفه خوانده است؟ این مقاله مهدی و کار خطابی و

پاره‌هایی که در کتاب حروف و کتاب العبارة و دیگران است همه این نکته را تأیید می‌کنند که این فیلسوف ما سالیانی رفته و زبان‌های دیگر را خوانده است. جالب این جاست یک قرینه را محسن مهدی از لابه لای همین منابعی که گفتم استخراج می‌کند که فارابی نخستین مسلمانانی است که کتاب آنالوطیکای ثانی و، آنالوتیک ثانی، (کتاب برهان) را بعد از کتاب قیاس خوانده، اما زمانی که فارابی دارد این کتاب را نزد یوحنا می‌خواند، این کتاب هنوز به عربی ترجمه نشده است. تاریخ ترجمه این کتاب را مهدی بررسی کرده است، همه اینها متأخر بر زمان فارابی است. پس یوحنا داشته به چه زبانی کتاب آنالوتیک ثانی را - که برهان باشد، برهان ارسطو باشد و کتاب بسیار دشواری است و بسیار ارزنده است و معادل تمام منطق ارسطوست - کجا خوانده است؟ خود این مؤید این





است که یوحنا نیز به او یا یونانی یا سریانی یا هر دو را می‌آموخته است و فارابی نزد این استاد این کتاب را به زبان اصلی می‌خوانده است و سپس برای تکمیل تحصیل خودش روانه قسطنطنیه می‌شود و هشت سال زبان یونانی و علوم یونانی را می‌خواند و سپس دوباره به بغداد باز می‌گردد.

این نکته‌ای است که فکر نمی‌کنم غفلت از آن برای یک فارابی پژوه مجاز باشد. حتی در کتاب‌های فارسی هم به این نکته اشاره نشده، چون منبعی بوده که بعد از آنها بدان پرداخته شده است. این صرفاً درباره زندگی فارابی و علوم‌ی که ایشان تحصیل کرده است.

جالب این جاست که صرفاً یک رساله توسط همین مستشرقینی که به آنها اشاره شد درباره واژه‌های یونانی در آثار فارابی نوشته شده است. اگر آن مقاله را ببینیم آن وقت می‌توانیم قضاوت کنیم که این، سخن شایسته‌ای است که گفته‌اند.

دکتر کدیور در ادامه وارد بخش دوم نقدهایش بر کتاب شد: در مورد آثار فارابی، خوشبختانه بیش از هفت کتابشناسی بین‌المللی به زبان‌های مختلف منتشر شده است. کمتر فیلسوفی است که این همه مورد توجه هم‌متفکرین شرقی و هم غربی قرار بگیرد. یکی از قوی‌ترین کتابشناسی‌هایی که در مورد فارابی صورت گرفته است به زبان ترکی است. دیگری به زبان انگلیسی است. به فارسی هم آقای دکتر آقایان چاووشی کتابی نوشته‌اند که این منبع فارسی مورد استناد مؤلف محترم هم بوده است. به زبان عربی هم محفوظ و آل یاسین کار مشترکی کرده‌اند. محفوظ غیر از این کار مشترک - که متأسفانه در این کتاب دیده نشده - آمده تمام سرگذشت‌های در مورد فارابی را که تا زمان خودش بوده به ترتیب تاریخ در یک جا جمع‌آوری کرده و کار خوبی در مورد فارابی به دست داده که دیدن آنها می‌تواند مفید باشد، یعنی هم به زبان عربی و هم به زبان‌های اروپایی.

مؤلف محترم آمده از بین صد اثر فارابی حدود دوازده اثر را معرفی اجمالی کرده، چهار اثر را معرفی تفصیلی کرده است. شاید هم برای خواننده متوسط عمومی اقتضا نمی‌کرد که همه آثار فارابی مورد بحث اجمالی یا تفصیلی قرار بگیرد. سؤال من از مؤلف محترم این است که ملاک سنجششان در هر دو بخش چه معرفی اجمالی و چه معرفی تفصیلی چه بوده است؟ چون مهم‌ترین کتاب‌های فارابی نه در بخش تفصیلی اسمشان آمده و نه در بخش اجمالی؛ و کتاب‌های کم‌اهمیت‌تر و درجه دو فارابی آمده. یکی از کتاب‌هایی که بحث تفصیلی‌اش انصافاً مورد انتظار بود، کتاب احصاء العلوم است.

در نقد کتابشناسی فارابی ایشان افزود: آن چه که ایشان به تفصیل به آن پرداخته‌اند، یکی کتاب الحروف است که صد در صد صحیح است، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فارابی است. یک کتاب، مایصح و ما لایصح من احکام النجوم، سومین کتاب فصوص الحکم و آخری الجمع بین الرای الحکیمین این چهار کتابی است که ایشان به شکل تفصیلی به آن پرداخته‌اند، و در معرفی اجمالی‌شان هم چند اثر دیگر فارابی از جمله احصاء را آورده‌اند. البته

کدیور:
در مورد فارابی
کتاب‌های دکتر داوری
شاید بهترین
کتاب‌هایی بوده که
نوشته شده است.
آقای دکتر حکمت
سطح دومی را
انتخاب کرده‌اند،
که در مورد فارابی
برای مخاطب عمومی
کتاب نوشته‌اند که
به منابع دست اول و
قدیمی هم
مراجعه کرده‌اند.

این مشکل فقط در عرصه کتاب نیست، در تمام کتاب مشاهده می‌شود. یعنی در تمام کتاب ایشان این غفلت یا این نقیصه مشاهده می‌شود. فلسفه سیاسی فارابی در تمام کتاب دکتر حکمت مورد غفلت نابخشوندی قرار گرفته است. مثل این که فرض کنید من در مورد ابن مسکویه کتاب بنویسم و بعد در مورد فلسفه اخلاق هیچ ننویسم. آیا ممکن است کسی در مورد فارابی کتاب بنویسد و مطلقاً درباره فلسفه مدنی فارابی سخنی نگوید؟ تمام بحثی که ایشان کرده‌اند فقط آراء کتاب اهل المدینه الفاضله را به اجمال معرفی کرده‌اند. اما در تمام کتاب به حسرت این که ببینیم دیدگاه این استاد محترم دانشگاه شهید بهشتی نفیا و اثباتاً درباره فلسفه مدنی فارابی چیست، می‌مانیم. حتماً به بخش دوم کتاب موکول شده است، همان بحث خیال در فارابی که گفتند اندیشه فارابی را می‌خواهند در آن جا بررسی کنند.

دکتر کدیور در بخش سوم نقدهای خودش را در خصوص نحوه‌ی پرداختن مؤلف به اندیشه فارابی بیان نمود: در هر صورت فارابی عظمتش و شاید منحصر به فرد بودنش در فلسفه مدنی اش است. غیر از این که در متافیزیک و فلسفه نظری هم آراء بدیعی دارد که متأسفانه به هیچ کدامش در این کتاب اشاره نشده است. در بخش حکمت عملی، و سیاست مدن و فلسفه‌ی اخلاق غفلتی نابخشوندی شده است. مگر می‌شود درباره فارابی سخن گفت اما درباره نظریه سعادت فارابی سخن نگفت. نظریه‌ی سعادت، عمود خیمه اندیشه فارابی است. چه در اخلاقش و چه در سیاست مدنی.

نویسنده در کتاب این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا فارابی در عتبات عالیات به پابوس سید الشهداء رفته است یا نه؟ و بعد نتیجه گرفته اند که او حتماً شیعه بوده و حتماً یک بار که نه چند بار رفته است و روضه وداع را هم حتی آن جا خوانده است. واقعا می‌خواهم بدانم که آیا این در اندیشه و زندگی یک فیلسوف مهم‌تر است یا این که اساس منظر فلسفه سیاسی او چه بوده است؟ و اصولاً او فیلسوف سیاسی بوده یا نبوده است؟ فارابی اگر از بغداد به دمشق رفت، در آن دو کتاب آخرش تصریح می‌کند برای این که من نخواستم در مدینه فاسده زندگی بکنم. به دنبال مدینه فاضله، بغداد پر تلاطم را رها می‌کند و به دمشق می‌رود. از لابه لای آثار فارابی می‌شود بهتر از این آرا و اندیشه‌های او را استخراج کرد. فارابی درباره رهبری جامعه چه نظری داشته است؟ درباره مدینه فاضله چه دیدگاهی داشته است؟ اینها دیدگاه‌های بسیار مهمی است.

کدیور با توجه به نکاتی که برشمرده افزود: لذا من می‌گویم کتاب رضا داوری هنوز بعد از چهل سال تنها کتاب فارسی است که لااقل به فلسفه فارابی پرداخته است. اما بعد از داوری و طباطبایی، می‌توان گفت کار جدی‌ای در زمینه فلسفه فارابی صورت نگرفته است. کار داوری هم به فلسفه متافیزیکش کمی و بیشتر به فلسفه‌ی سیاسی اش و کار سید جواد طباطبایی هم در دو سه تا کتابش به جنبه‌ی فلسفه‌ی سیاسی فارابی پرداخته است. اما دکتر حکمت در این جا به ما بگوید بعد از این دو استاد ایرانی که در این زمینه قدم‌هایی را برداشته‌اند و نه قدم‌های نهایی، چه سخن تازه‌ای را در این کتاب مطرح کرده است، حتی برای خواننده متوسط.

اگر قرار است فیلمی بر اساس این کتاب ساخته شود، آیا فرزندان من و تو که شنیده‌اند فارابی مؤسس فلسفه اسلامی است، قله فلسفه سیاسی در اسلام است که دومی هم ندارد، با او شروع می‌شود با او هم این فلسفه سیاسی تمام شده است، چه سخنی ما برای آنها گفته‌ایم و نوشته‌ایم؟ حتی آثار فلسفی او را هم ما معرفی نکرده ایم. در تمام کتاب فقط آراء اهل المدینه الفاضله و چهار کتاب اصلیش مورد بحث قرار گرفته و؛ السیاسة المدنیة، کتاب المله که مهم‌ترین کتاب فارسی در حوزه بحث فلسفه و دین است، اصلاً از دید ایشان مورد غفلت مطلق قرار گرفته است. مگر می‌شود در مورد رابطه دین و فلسفه فارابی سخن گفت و کتاب المله فارابی را ندید. مثل این که من بخواهم در مورد ابن سینا سخن بگویم و شفای ابن سینا را ندیده باشم. حتی جزء آثار اصلی هم قرار نگرفته باشد. می‌توانیم بگویم در دوازده اثر اصلی، دو سوم آثار فارابی مورد غفلت آقای دکتر قرار گرفته است، و به کتاب‌هایی پرداخته شده که در درجه اول اهمیت نیستند.

در بحث نظری‌اش اگر من بوم جزء ده کتاب اصلی‌اش حتماً کتاب الموسیقی الکبیر را قرار می‌دادم. تعیین کننده‌ترین کتاب در عالم موسیقی در تاریخ شرق است، این کتاب رها شده. آن وقت جزء چهار کتاب اصلی کتاب مشکوک الانتصاب فصوص الحکم قرار گرفته، بحث است که این کتاب مال فارابی است یا نیست. بله آرائی داریم مثل جناب آقای دکتر حکمت که این کتاب را فارابی نوشته است. اما آرای قدری هم داریم که می‌گویند ممکن نیست این کتاب از فارابی صادر شده باشد. با هیچ یک از آثار دیگر فارابی سازگاری ندارد. مفاهیمی که در این کتاب مطرح شده بیشتر به اندیشه رسمی دوران ما شباهت دارد تا به کتاب‌های دیگر فارابی. هر فیلسوفی فرهنگ واژگان مشخصی دارد. در این کتاب واژه‌هایی آمده که در هیچ یک از آثار دیگر فارابی این گونه نیست. اگر کسی



کدیور:
در مورد آثار فارابی،
خوشبختانه بیش از
هفت کتابشناسی
بین‌المللی
به زبان‌های مختلف
منتشر شده است.
کمتر فیلسوفی است
که این همه
مورد توجه
هم متفکرین شرقی و
هم غربی
قرار بگیرد.

رأی را به فارابی نسبت بدهد و مستندش فقط فصوص الحکم باشد، بنده با قاطعیت آن را رد می‌کنم. هر چیزی را که بخواهید به فصوص الحکم استناد بدهید، حتما باید مستند دیگری در آثار دیگر فارابی برایش دست و پا کنید. حالا بیاییم این را جزء یکی از چهار اثر اصلی فارابی قرار بدهیم!!

دکتر کدیور با نقد کتابشناسی اثر حاضر گفت: بخش دوم کتاب با نقیصه جدی مواجه است. نه آثار اصلی دیده شده و نه کتابشناسی‌های بین المللی که در این زمینه به زبان‌های عربی، و زبان‌های اروپایی منتشر شده رویت شده، و نه اثر شناسی شده که کدام یک از اینها واقعا مال فارابی است کدام یک مال فارابی نیست. من فکر می‌کنم حتی برخی از آثار مهم فارابی حتی دیده نشده است.

تذکره اصلی کتاب این است که فارابی یک فلسفه مستقل از فلسفه یونانی ارائه کرده است. ببینید استقلال که می‌گوییم معنا دارد. خود فارابی را ما بخوانیم. کتاب الحروف فارابی را بخوانیم. تحصیل السعاده فارابی را بخوانیم. در صفحه آخرش می‌گوید که ما دو جور فلسفه داریم. اینها را آقای دکتر در جای دیگری آورده اند. از این حیث از ایشان ممنون. ما فلسفه باطل داریم، فلسفه ساختگی داریم، فلسفه نما داریم به اصطلاح و فلسفه واقعی داریم. بعد می‌گوید برای شناخت این فلسفه واقعی، باید از فلسفه یونان شروع کنیم و آن فلسفه افلاطون است. حال دوست عزیز ما می‌گوید ایشان فلسفه‌اش مستقل از همه فلسفه‌هاست. فارابی یک کتاب درباره فلسفه ارسطاطالیس نوشته است که محسن مهدی تصحیح کرده است. یک کتاب هم درباره فلسفه افلاطون نوشته. یک کتاب هم که الجمع بین رأی الحکیمین می‌نویسد که ایشان به تفصیل به آن پرداخته‌اند. فارابی برخلاف رأی آقای دکتر حکمت خود را وامدار فلسفه یونانی می‌داند. در پارادایم فلسفه یونانی فکر می‌کند. در متافیزیک بیشتر به ارسطو نزدیک است. در حکمت عملی بیشتر به افلاطون نزدیک است. اگر خود فارابی را هم مطالعه کنیم، می‌بینیم فارابی به این شکلی که من و شما امروز می‌خواهیم فارابی را بخوانیم، خودش به این شیوه قائل نیست. کافی است فقط کتاب فلسفه ارسطاطالیس یا فلسفه افلاطون را باز کنید و شروع کنید باهاش پیش رفتن و ببینید به کجا می‌رسید.

رأی اصلی نویسنده که همواره می‌گوید این است که من می‌خواهم یک منظر جدید در این کتاب مطرح کنم و آن مستقل از رای مستشرقین است. اگر کسی می‌خواهد مستقل هم عمل بکند لاقلاً باید آرای آنها را ببیند و سپس وارد نقد بشود و بعد راه مستقلی انتخاب بکند. محسن مهدی که امروز حرف اول را در حوزه فارابی پژوهی می‌زند توی چارچوب دارد فکر می‌کند.

اما آن چه در مورد اندیشه فارابی در این کتاب گفته شده حداکثر پنجاه صفحه است از سیصد و چهل - پنجاه صفحه. یعنی حدود یک هفتم کتاب. ای کاش آقای دکتر حکمت واژه اندیشه فارابی را از عنوان کتابشان حذف می‌کردند و این را در همان جلد بعدی کتاب که قول دادند، در همان جا بحثش می‌کردند و این کتاب را مثلاً زندگی و آثار فارابی می‌نامیدند. چون در این کتاب من خواننده ی دوستدار فارابی وقتی کتاب را باز می‌کنم، دلم می‌خواهد درباره آرای فارابی هم سخنی بشنوم. ایشان دو تا از اندیشه‌های فارابی را شایسته بحث دیدند: یکی وحدت فلسفه، و دیگری رابطه دین و فلسفه و یا تقارب دین و فلسفه، هر دو هم صحیح است. البته اگر همان آرای محققین بین المللی را دیده بودند، برای هر دو می‌توانستند مؤیدات بسیار قوی‌تری را دست و پا کنند. فرض کنید از فردریک شوان، در مورد دومی - نسبت میان دین و فلسفه - هم کارهای بسیار جدی صورت گرفته است. بخصوص در مورد دومی که دغدغه من هم هست و به نظرم در حد یک کتاب ارزش بحث دارد و نه فقط صفحاتی از یک مقاله. چون فارابی در این زمینه حرف‌های جدی زده است. این حرف‌ها بعد از او نه فقط در بحث ابن طفیل، بلکه مورد تأیید ابن رشد در مقابل غزالی واقع شده است. رویکرد ابن‌سینا با ایشان تفاوت می‌کند. رویکرد دیگران هم تفاوت می‌کند.

وی دیدگاه‌های نویسنده در مورد رابطه دین و فلسفه در فارابی را نیز به نقد کشید: در مورد دوم ایشان صرفاً یک منظر عرفانی را انتخاب کرده‌اند و آن هم عنصر خیال است. من به این بحث احترام می‌گذارم، جای بحث و تأمل هم دارد. اما رابطه دین و فلسفه بسیار گسترده‌تر از این است که فقط بگوییم نسبت فلسفه با عقل آن سان است و نسبت دین با خیال این‌سان، و چون فارابی خیال را بحث کرده بنابراین ما می‌توانیم بگوییم نسبت دین و فلسفه این جا تا حدودی برقرار شده است. باید بگوییم این بحث احتیاج به یک نگرش دوباره دارد. حتی در همین زمینه دوم. بعلاوه فارابی به عنوان فیلسوف آرای بسیار مهمی دارد هم در حوزه فلسفه نظری هم در حوزه عملی. فارابی منطبقاً جزئی را به منطق دو جزئی تبدیل کرد. کاری است کارستان. کدام متفکر را شما سراغ دارید که توانسته باشد در عرصه منطق ارسطویی حرف تازه بزند.

در فلسفه، فارابی اولین فیلسوفی است که بحث وجود و ماهیت را از حوزه منطق به حوزه فلسفه و متافیزیک

کدیور:
کتاب برای
یک خواننده
متوسطی که
کتاب برایش
در نظر
گرفته شده است،
خوشخوان است.

کدیور:
حسن دیگر کتاب
استناد به
قدیمی‌ترین
مراجعی است
که راجع به فارابی
نوشته‌اند.

کشاید. ایشان به این بحث خیلی گذرا پرداخته است. در حالی که انتظار می‌رفت خیلی مفصل‌تر به این پرداخته شود. فارابی فیلسوف است نه متکلم. بحث دین و فلسفه متأخر از بحث‌های اصیل فلسفی است. در انتها ایشان تاکید کرد: من کتاب را ابتدا تا انتها خوانده‌ام و به نظرم می‌رسد که نسبت به آن چه که انجام شده است، اندیشه فارابی انتظار بسیار بیشتری را می‌طلبد.

فارابی در حوزه فلسفه عملی حرف‌های اولین و آخرین در میان فلاسفه ما دارد. اگر کسی می‌خواهد در منظومه فکری فارابی سخن بگوید، این که عنصر وحی چه‌گونه در آثار فارابی وارد شده است که نه در فلسفه ارسطو بوده و نه افلاطون. اگر استقلالی دارد فارابی در این حوزه‌ها دارد. این جا دیگر شعار نمی‌خواهیم بدهیم. این جا می‌خواهیم بگوییم فارابی وحی را وارد منظومه فکری‌اش کرده است و آیا موفق بوده است یا ناموفق و بعد آن مشکل اساسی که واقعا پرداختن به آن مهم است. و آن اینکه نزد فارابی دین مقدم است یا فلسفه؟ این بحث را ایشان مطرح کرده ولی از کنارش گذشته، فکر کرده فارابی مبهم گذاشته. اما فارابی برخلاف تلقی‌ای که در این کتاب ترویج می‌شود، تقدمی برای دین بر فلسفه قائل نیست. فلسفه را باطن دیانت می‌داند و نه برعکس. نزد یک فیلسوف قوه عاقله از قوه متخیله بالاتر است. این جا فقط زبان نیست که بگوییم زبان دین، خطابه است و زبان فلسفه برهان است، و الا هر دو یک مطلب دارند ولی با دو زبان دارند سخن می‌گویند.

کدیور:

فلسفه سیاسی فارابی

در تمام کتاب

دکتر حکمت

مورد غفلت

نابخشودنی

قرار گرفته است.

مثل این که

فرض کنید

من در مورد ابن‌مسکویه

کتاب بنویسم و بعد

در مورد فلسفه اخلاق

هیچ ننویسم.

کدیور در انتهای سخنانش، نقدهای خود را این چنین دسته بندی کرد: در هر صورت وقتی آدم کتاب را می‌بندد این دو نکته به نظرم باقی می‌ماند: یکی این که نویسنده محترم چرا این مقدار به فلسفه سیاسی فارابی بی‌مهری کرده است و آن را به غفلت مطلق بر گزار کرده است؛ و ثانیاً چرا تحقیقات بین‌المللی را به هیچ انگاشته است. و این مقدار آنها را سبک پنداشته است. جا به جای کتاب تذکر داده است که من می‌خواهم خودم را از پارادایم مستشرقین بیرون بکشم.

پس از اتمام سخنان دکتر کدیور، دکتر حکمت ابتدا از ایشان به خاطر این که کتاب را با دقت خوانده اند و با دقت موارد نقدشان را گفتند، تشکر نمود و گفت: مباحثی که ایشان مطرح کردند، احتیاج به چهار-پنج ساعت بحث دارد. اما می‌خواهم یک مطلب کلی را بگویم. مجموعه‌ی اشکالاتی که ایشان مطرح کردند ذیل یک اشکال مندرج است و آن اشکال این است که ایشان تمام مطالبی که فرمودند دقیقاً در چارچوب پارادایم مستشرقان است و من دقیقاً می‌خواستم این کار را نکنم. او در دفاع از اثرش گفت: پاره‌ای از آثار مستشرقان را دیدم. متون انگلیسی را مثل کاری که مثلاً آدامز انجام داده دیدم. اما ریاضت کشیده‌ام تا در فضایی خارج از فضایی که مستشرقان فارابی را مطالعه کرده‌اند تحقیق کنم.

ایشان می‌فرمایند چرا فلسفه سیاسی فارابی مطرح نشده است. من عمداً فلسفه سیاسی فارابی را مطرح نکردم. برای این که اساساً فارابی عظمت اندیشه‌اش در جایی دیگر است نه در فلسفه سیاسی. اگر مستشرقان بر فلسفه سیاسی فارابی تکیه کرده‌اند، برای این که امروز مطالعات در عرصه فلسفه سیاسی و فلسفه مدنی در غرب آن قدر پیشرفت کرده که اندیشه‌های فارابی کهنه است. اما فارابی در یک عرصه دیگری وارد شده است. این که دکتر کدیور فرمودند فارابی به تقدم دین بر عقل قائل نیست، من می‌خواهم اثبات کنم که فارابی اساساً به تقدم وحی بر عقل قائل است. تمام اشکالاتی هم که دکتر کدیور مطرح کردند به خاطر این است که ایشان به این قائل نیستند و من به این قائلم. بر اساس آرای فارابی و آثارش و سطر سطر کلماتی که آورده این را نشان خواهم داد. دکتر حکمت در پاسخ به ایرادی که آقای کدیور در خصوص اثرشناسی کتاب وارد دانست، گفت: ایشان می‌فرمایند من اثرشناسی نکرده‌ام. چه کسی تا به حال اثرشناسی کرده است؟ در مورد کدام فیلسوف ما واقعا به روش فیلولوژی آثار را مشخص کرده‌ایم که این اثر آیا از فارابی هست یا نه و تقدم و تأخرش نسبت به آثار دیگر چه گونه بوده است؟ چه کسی کار کرده؟ خودشان فرمودند در ایران هیچ کس راجع به فارابی کار نکرده است. دکتر حکمت همچنین در خصوص ایرادهایی که دکتر کدیور بر بخش اندیشه کتاب وارد دانست، افزود: این که من اندیشه فارابی را در این جا نیاورده‌ام، برای این است که در این کتاب جایش نبود. اما در اثر بعدی خواهم آورد و نشان خواهم داد که خیال در فلسفه فارابی و پس از او در ابن‌عربی و در ابن‌سینا و در سهروردی امری است که کل تفکر و فلسفه فیلسوفان مسلمان ما را، از فلسفه یونان و فلسفه غربی متفاوت کرده است. این دقیقاً همان چیزی است که والتزر می‌گوید. می‌گوید که ارتباط نبوت و خیال در منابع یونانی آمده، منتهی به دست ما نرسیده است. برای این که می‌خواهد اصالت اندیشه و تفکر فارابی را انکار کند.

مستشرقان یا به تعبیر ایشان تحقیقات بین‌المللی تمام مطالعاتشان در جهت این است که بگویند ما در اندیشه و سنت خودمان امروز حرفی برای گفتن نداریم و من می‌خواهم بگویم که حرف داریم. فارابی عظیم‌ترین سخن را در عرصه متافیزیک گفته است.

دکتر حکمت در ادامه به تعبیر فلسفه اسلامی بازگشت و توضیح داد: فلسفه مدنی فارابی در برابر طرح او از فلسفه اسلامی به معنای دوم بسیار کم‌رنگ است و آن چیست؟

دکتر حکمت یک بار دیگر تأکید کرد: تمام نکاتی که ایشان فرمودند همه حلقات حرف‌هایی است که مستشرقان زده‌اند. این که فصوص الحکم از فارابی نیست، نخستین بار مستشرقان تشکیک کردند. تمام حکمای ما بر اساس کتاب فصوص الحکم به فارابی استناد کرده‌اند. علی‌الدوام صدرالمتألهین می‌گوید فارابی در فصوص الحکم چنین گفته است. ایشان که می‌گویند در چارچوب نظام وازگانی، کربن دقیقاً در چارچوب نظام وازگانی می‌گوید این کتاب از فارابی است. چرا مستشرقان کتاب فصوص الحکم را از فارابی نمی‌دانند، سرش را الآن بنده عرض می‌کنم.

اگر فارابی کتاب الجمع را نوشته است، تمام مستشرقان می‌گویند بر اساس یک اشتباه تاریخی نوشته است. در تمام کتاب‌هایی که غربی‌ها نوشته‌اند و ما در ایران ترجمه کرده‌ایم، این سخن هست. حتی دانشجویان فلسفه اسم الجمع فارابی که می‌آید می‌گویند این را فارابی بر اساس یک اشتباه نوشته است. آن اشتباه چی بوده است؟ اتولوجیا که یا منتخبی از التأدهای افلوطن است و یا شرح و تفسیری از برخی از شاگردان افلوطن بر التأدهای او، در دوره اسلامی در اواخر قرن دوم توسط ابن ناعمه حمصی و تحت نظارت کندی از سریانی به عربی ترجمه شده است و مؤلف او شیخ یونانی معرفی شده است و تمام فلاسفه ما فکر می‌کردند که این شیخ یونانی همان ارسطو است. بعد گفتند فارابی کتاب الجمع بین رأی الحکمین را بر اساس این اشتباه تاریخی نوشته است. تمام مستشرقان این را گفته‌اند. بنده می‌خواهم بر اساس تحقیقاتم اعلام بکنم که اساساً اتولوجیا در الجمع فارابی کاملاً یک نقش جنبی، فرعی و حاشیه‌ای دارد؛ و حتی اگر فارابی اتولوجیا را از ارسطو نمی‌دانست، باز هم الجمع را می‌نوشت. مستشرقان با بیان این مطلب شأن فارابی را به عنوان یک فیلسوف مستقل و مؤسس پایین می‌آورند و او را در هم می‌شکنند و بعد فلسفه سیاسی فارابی را مهم می‌کنند و بعد هم می‌گویند او حرف مهمی زده است. فلسفه سیاسی‌اش را از افلاطون گرفته و در غرب که مطالعات زیادی در فلسفه سیاسی و مدنی شده، فارابی دیگر امروز دورانش گذشته است و به درد نمی‌خورد. اما من می‌خواهم بگویم که فارابی همین الآن زنده است. مسأله فارابی، مسأله امروز ماست.

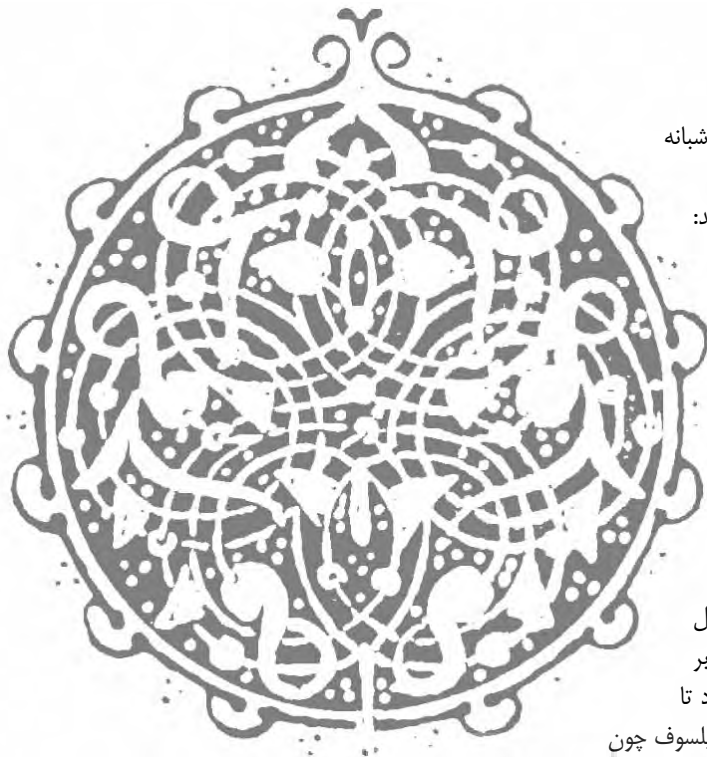
بسیاری از مشکلاتی که ما امروز داریم حتی در اداره مملکت، ریشه در آن ام‌المسائلی دارد که فارابی مطرح کرده است. آن ام‌المسائل رابطه فلسفه با دین است. رابطه عقل با وحی است. ایشان که می‌گویند مرتبه عقل از نظر فارابی بالاتر از دیانت است، اینها (بی‌نیازی و استغنائی از وحی) حرف‌هایی است که مستشرقان زده‌اند. در حالی که فلسفه فارابی و پس از او ابن سینا و دیگران برای تثبیت وحی است و برای این که رابطه عقل و وحی را معلوم بکنند.

من یک پرسش دارم که مستشرقان این پرسش را ندارند. اساساً در پارادایم مستشرقان پرسش وجود ندارد و مسأله‌ای در کار نیست. همه مسائل پاسخش از پیش معلوم است. به ما اجازه پرسش نمی‌دهند. اما بنده مطالعه مسأله محور کرده‌ام.

همه کسانی که در مورد فارابی مطالعه کرده‌اند، می‌گویند فارابی شیعی مذهب بوده است. من این پرسش را مطرح کرده‌ام که کسی که شیعه بوده و در عراق زندگی می‌کرده و فساد دستگاه خلافت عباسی و دین عباسی را می‌دیده و به مظلومیت علی و حسین پی برده و مزار حسین و علی در بغداد است، آیا به زیارت حسین و علی به عنوان دو مظلوم رفته است یا نه؟ دقیقاً مثل سقراط که محکوم به اعدام شد. حسین را در کربلا کشتند. چه کسانی کشتند؟ همین کسانی که خلافت راه انداختند. آیا او به عنوان یک مظلوم و غریب به زیارت حسین رفته است و یا نرفته است؟ شما بگویید: نرفته است. بنده استنباط می‌کنم که رفته است. اساساً آن مدینه فاضله‌ای که او می‌خواهد بسازد، مدینه‌ای است که در آن حسین کشته نشود. نه تنها امام در آن کشته نشود که امام رهبر آن جامعه باشد. دقیقاً مثل آن مدینه‌ای که افلاطون می‌خواست بسازد، منتهی مدینه افلاطون خیلی حقیر است، مدینه است، کوچک است. اما سخن فارابی حکومت جهانی است که در اندیشه یونانی نبوده است.

در این جا دکتر حکمت دوباره به بحث الجمع و فصوص بازگشت: فارابی دو تا پروژه دارد. اینها حرف‌هایی است که من از آثار فارابی استنباط کرده‌ام. هیچ مستشرقی نگفته است. این دو تا پروژه پیرو مهم‌ترین مسأله‌ی





او که دغدغه شبانه‌روزی او بوده به وجود آمده است و آن دغدغه شبانه‌روزی چیست؟ عقل و وحی.

برای فارابی دو تا شخصیت در طول تاریخ قابل احترامند: فیلسوف و پیامبر. برای این که فیلسوف و پیامبر سخن از حقیقت می‌گویند، در پی حقیقت‌اند، در جستجوی حقیقت‌اند. برای فارابی بسیار اهمیت دارد که ببیند این دو تا چه‌گونه حقیقت را پیدا کردند و چه‌گونه به دیگران ابلاغ کردند.

در پروژه اول فارابی سخن از این می‌گوید که فلسفه و دین یک چیزند. فیلسوف و پیامبر یک حقیقت را می‌گویند. فیلسوف از طریق عقل به همان حقیقتی می‌رسد که پیامبر از طریق وحی می‌رسد و لذا سخن از عقل فعال می‌گوید و عقل فعال می‌شود همان فرشته وحی. پیامبر از طریق خیال به فرشته وحی و عقل فعال متصل می‌شود و فیلسوف از طریق عقل متصل می‌شود. این دو تا خیلی با هم تفاوت دارند. آن یکی زمان‌بر است این زمان‌بر نیست. لذا فیلسوف باید شصت، هفتاد سال بدود تا

به عقل فعال برسد. پیامبر یک شبه پیامبر می‌شود. از سوی دیگر فیلسوف چون پنجاه سال دویده، مخاطبش کسانی هستند که پنجاه سال دویده‌اند. اما مخاطب پیامبر چون یک شبه به حقایق رسیده و می‌تواند برسد، مردم عامی هستند.

در پروژه اول فارابی سخن از وحدت حقیقت و وحدت فلسفه می‌گوید و بر اساس آن کتاب الجمع را نوشته است. الجمع، عظیم‌ترین کتابی است که در طول تاریخ فلسفه اسلامی نوشته شده است. فارابی با نوشتن کتاب الجمع روش نقد عقلانیت فلسفی را پی‌ریزی کرده است. چیزی که در قرن هجدهم کانت مطرح کرده است. سخن فارابی این است که اگر قرار است عقل، عدل دین باشد، هر‌مدیف دین باشد و فیلسوف در عرض پیامبر باشد، باید فلاسفه با هم اختلاف نداشته باشند. این همان بحثی است که بعدها کانت مطرح می‌کند و می‌گوید: اگر ما برویم بالاتر از مقولات فاهمه و عقل را بخواهیم به کار ببریم، عقل گرفتار تعارض می‌شود و لذا فلاسفه پریشان‌گویی کرده‌اند. در بحث حدوث عالم یک فیلسوف اثبات حدوث کرده و یک فیلسوف نفی حدوث کرده و هر دو دلیل عقلی اقامه کرده‌اند. فارابی می‌گوید اگر قرار است فلسفه عدل دین باشد، باید فلاسفه در آمهاتشان با هم اختلاف نداشته باشند. هم‌چنان که پیامبران نداشته‌اند. تمام پیامبران به یک چیز دعوت کرده‌اند. در اصولشان همه با هم یکی هستند. هیچ پیامبری پیامبر دیگری را رد نکرده است.

در کتاب الحروف می‌گوید: فلسفه یقینی در مقابل فلسفه مومه و فریبا این است که در غایت جودت باشد. اگر فلسفه، یقینی است و در غایت جودت است و بر اساس اصول عقلی است، چرا دو فیلسوف آن هم دو فیلسوف بزرگ (افلاطون و ارسطو) با هم اختلاف نظر دارند؟ این به این معنی است که عقل بشری قادر نیست ما را به حقایق برساند. اگر قرار است افلاطون و ارسطو فیلسوف نباشند، پس چه کسی فیلسوف است؟ اینها با هم اختلاف دارند. فارابی روی همین نظر از عقلانیت فلسفی عبور می‌کند و یک عقلانیت دیگری را طرح می‌کند که توی فصوص الحکم تجلی کرده است.

دکتر حکمت در پاسخ به یکی دیگر از نقدهای دکتر کدیور گفت: ایشان می‌گویند اگر بحثی فقط در فصوص الحکم آمده باشد، من آن را قبول ندارم، در حالی که بحث وجود و ماهیت فقط در فصوص الحکم آمده است. نشان دهید که به غیر از آن فارابی در کجا تمایز وجود و ماهیت را مطرح کرده است.

پروژه دوم فارابی، عقلانیت یونانی است. بله فارابی منطقیات بسیار عظیم و وسیعی دارد. یکی از وجوهی که فارابی را معلم ثانی نامیده‌اند، این است که در مباحث منطقی مباحث را بسیار تفصیل داده است. اما اساسا طرح منطقیات چه از جانب فارابی و چه از جانب ابن سینا این نبوده است که اساسا از طریق منطق می‌توان به تمام حقایق دست یافت. طرح منطق برای هشدار بوده است. در فکر ما خطا راه دارد. قواعد منطقی را درست کرده‌اند تا خطا در فکر ما راه پیدا نکند. با همه این احوال ابن سینا در پایان منطق اشارات می‌گوید هیچ تضمینی وجود ندارد که در عین رعایت قواعد منطقی خطا در فکر وارد نشود. پس در واقع منطق یک هشدار است. آن وقت از ابن سینا بپرسید کجا برویم که خطا در آن راه پیدا نکند؟ می‌گوید: حدس. باب حدس را در مقابل فکر منطقی می‌گشاید.

کدیور:
چگونه می‌توان
در باره فارابی
سخن گفت
اما در باره
نظریه سعادت فارابی
سخن نگفت.
نظریه ی سعادت،
عمود خیمه
اندیشه فارابی است.
چه در اخلاقش و
چه در سیاست مدنش.

آن چه که ایشان می‌فرمایند دقیقاً در قالب آن چیزی است که شرق شناسان مطرح کرده‌اند و بنده نظرم این است که آن چه شرق شناسان مطرح کرده‌اند و اینها حلقات مختلفش است، صرفاً برای این است که فارابی را از یک فیلسوف مؤسس، متفکر و بنیانگذار یک تفکر عظیم، تقلیل و تنزلش بدهند به یک حاشیه نویس. یک کسی که بر اساس یک اشتباه کتاب می‌نویسد.

فارابی حرفش این است که علم نمی‌تواند عدل دین باشد. علم که علی‌الدوام در حال تکامل است. این را با رساله یصح و ما لایصح فی احکام النجوم کنار می‌گذارد. اهمیت رساله در این نگاه معلوم می‌شود. بله اگر وارد نگاه مستشرقان بشویم، این رساله یک رساله بی‌ارزش است. این چهار اثر را که آوردم در یک نگاه خاصی می‌شود چهار اثر اصلی که در نگاه مستشرقان ممکن است چهار اثر بی اهمیت باشد.

دکتر حکمت در پایان سخنانش بار دیگر تکرار کرد: همه عرض بنده در این کتاب این است که تلاش کنیم اگر می‌خواهیم فارابی را بشناسیم، شرط اول قدم این است که از پارادایم مطالعات مستشرقان خارج شویم. برای این که اکثر مستشرقان مغرضند و می‌خواهند ما را تخریب کنند. آنها سه نقطه عظیم در تاریخ فلسفه ما را شناسایی کرده‌اند و تخریب کرده‌اند: ایران باستان، پذیرش اسلام توسط ایرانیان، که گفتند به ضرب زور و شمشیر گرفته‌اند، و ایران باستان هم که مشرک بودند و روایت مانوی را به جای توحیدنامه زرتشت و گات‌های زرتشت به ما تحمیل کردند. حکما و عرفای ما هم که حرف‌هایشان را از غرب گرفته‌اند، از یونان، از حوزه اسکندریه گرفتند. از ما دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و کار می‌رسد به همان جایی که دیگر ما امروز حرفی برای گفتن نداریم. ما امروز باید خودمان را ترک کنیم. از خود بیگانه بشویم و برویم آن چه را که مستشرقان می‌گویند یا غریبان می‌گویند به دست بیاوریم.

دکتر حبیبی دومین منتقد این نشست بود که پس از پاسخگویی دکتر حکمت به ایرادهای وارد شده از سوی دکتر کدیور سخن خود را آغاز نمود. ایشان ابتدا گفت: ظاهراً من در این جا باید نقش الجمع بین رأی الحکیمین را اجرا کنم. در خصوص این بحث که ما با مستشرقان باید چه گونه برخورد کنیم، به نظر من مستشرقان یا هر تعبیری که از ایشان بکنیم، یک واقعیت خارجی هستند و قدرت هم دارند و واقعاً هم زحمت می‌کشند و بالاخره با تلاش و جست و جو راهشان را پیش می‌برند. من از یک جهت با آقای دکتر حکمت موافقم و آن این است که ما باید در باب فیلسوفان و دانشمندان و بزرگان خودمان، خودمان فکر کنیم. اما این هیچ برخورد ندارد با این که ما رأی آنها را بخوانیم، ببینیم چه گفته‌اند و چگونه استدلال کرده‌اند، چه راهی را رفته‌اند و اگر حدس می‌زنیم، اشتباه رفته‌اند، متفکرین ما باید جواب آنها را بدهند، عامه مردم که این وظیفه را ندارند. پس ما نمی‌توانیم چشممان را به کار آنها ببندیم. آنها قدرت تبلیغاتی هم دارند، ولی انصافاً زحمت هم می‌کشند. همین کتاب آقای دکتر حکمت که الآن موضوع بحثمان است، شاید قسمت‌های اعظمی که از جنبه‌های تاریخی نقل کرده‌اند، از قول آنهاست. اشکالی ندارد. اما مسأله این است که ما نمی‌توانیم آنها را به عنوان این که مستشرقند همین جوری دور بریزیم. باید مستدل، محکم و منطقی بگوییم این حرف به این دلیل باطل است، به آن دلیل درست است. آنی را که صحیح است بپذیریم و آنی را هم که ناصحیح است رد کنیم و الا ما در جامعه امروز دیگر نمی‌توانیم حرف خودمان را برای خودمان هم تفهیم کنیم.

بنده ایرادهایی به کتاب دکتر حکمت دارم ولی فقط خودم را به این دلیل قانع کردم که ایشان فرمودند این کتاب را برای به عنوان فیلم نامه نوشته‌اند و در واقع بنایشان بر این نبوده که یک کتاب تحقیقی و برای یک اهداف خاصی نوشته شود، که البته من نمی‌دانم که به درد آن فضای خاص هم خواهد خورد یا نه؟ نمی‌دانم چه کسی می‌تواند از روی این کتاب یک فیلم نامه بنویسد؟

دکتر حبیبی در طول سخنانش چندین بار تکرار نمود: من خواهشم این است که آقای دکتر حکمت یک مقاله ای بنویسند و جمع بندی کنند که در این کتاب چه نوآوری‌هایی کرده‌اند. از آن جا که از این دست تحقیقات خیلی انجام شده است، بنابراین بگویند در این کتاب چه حرف نویی زده شده است.

دکتر حبیبی در پایان سخنانش در مورد یکی از ایرادهای مناقشه‌انگیز کتاب گفت: در مورد زیارت ایشان می‌گوید من حدس می‌زنم که این زیارت صورت گرفته باشد. حدس، یک دلائل و قرائنی می‌خواهد که ایشان ندارند. ایشان می‌گوید چون فارابی شیعه بوده و آن جا هم بوده، امکان ندارد که این کار اتفاق نیفتاده باشد. خوب ایشان حق دارند که حدس بزنند. ولی دلیل تاریخی ندارند.

وی در خاتمه سخنانش تأکید کرد: من از این ایرادها می‌گذرم چون تصویر فرموده‌اند که این کتاب را برای آن قضیه نوشته‌اند.

